

# شاهزاده سیاه پوش

شنون هیل، دین هیل | شیدارنجبر

## حمام هیولا



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



سرشناسه: هیل، شانون، ۱۹۷۴-م. Hale, Shannon  
عنوان و نام پدیدآور: حمام هیولا/ شنون هیل، دین هیل؛ تصویرگر لیون فم؛ مترجم شیدا رنجبر.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸  
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصور (رنگی): ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.  
فروست: شاهزاده سیاه پوش.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۸۸-۴

وضعیت فهرست: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: 2019, The Princess in Black and the bathtime battle  
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۰م.  
موضوع: Young adult fiction, English-- 20th century  
شناسه‌ی افزوده: هیل، دین، ۱۹۷۲-م.  
شناسه‌ی افزوده: Hale, Dean  
شناسه‌ی افزوده: فام، لوین، ۱۹۷۳-م.، تصویرگر  
شناسه‌ی افزوده: Pham LeUyen  
شناسه‌ی افزوده: رنجبر، شیدا، ۱۳۴۰-مترجم  
رده‌بندی کنگره: PZV  
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۶۰۹۵۲۰۹  
۷۱۴۷۴۰



## انتشارات پرتقال شاهزاده سیاه‌پوش ۷: حمام هیولا

نویسنده: شنون هیل؛ دین هیل  
تصویرگر: لیون فم  
مترجم: شیدا رنجبر  
ویراستار: فرناز وفاپی دیزجی  
مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور  
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: علیرضا لاک‌زاده  
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - آزاده توماج‌نیا  
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۸۸-۴  
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
لیتوگرافی: نقش سبز  
چاپ: مجتمع چاپ پرسیکا  
صحافی: تیرکان  
قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای آدی و مامانش دب،  
که همه را  
دور هم جمع کردند.  
ش.ه. د.ه. ل.ف





# فصل ۱



شاهزاده ماگنولیا در آشپزخانه‌ی قصر بود و داشت یک پل را طراحی می‌کرد. شاهزاده فنجان‌ها را سروته کرد و پایه‌های پل را ساخت. بعد قاشق‌ها و چنگال‌ها را رویشان چید و نفسش را حبس کرد؛ ولی یک‌دفعه همه‌ی آن‌ها ریختند و پلش خراب شد.



تعداد چنگال‌ها زیاد بود و پایه‌ها کافی  
نبودند. باید از نو شروع می‌کرد.  
شاهزاده ماگنولیا گفت: «چه بد!»



درست همان‌موقع، بوی خیلی بدی از  
پنجره داخل آمد. شاهزاده ماگنولیا حالش  
بد شد و زبانش را بیرون آورد.





گفت: «نه! این بو خیلی بد است!»  
به انگشترش که سنگ براقی داشت، نگاه  
کرد. زنگ نمی‌زد؛ پس هیولایی در کار نبود.  
فقط یک بوی بد بود؛ ولی برای شاهزاده  
سیاه‌پوش، این بو، بوی دردسر می‌داد.



چند دقیقه بعد، شاهزاده سیاه‌پوش و  
مشکی، چهارنعل می‌تاختند و از قصر دور  
می‌شدند.

شاهزاده سیاه‌پوش گفت: «مشکی! تو  
هم این بو را حس می‌کنی؟»  
مشکی عطسه کرد. حتماً او هم حس  
کرده بود؛ ولی ترجیح می‌داد هیچ‌وقت  
دوباره آن را بو نکند.

بو را دنبال کردند و به چراگاه بزها  
رسیدند. بزها از بوی بد، حالت تهوع داشتند  
و به زحمت می‌توانستند نفس بکشند. یک  
سنباب که نفسش بند آمده بود.

انتقام‌گیرنده‌ی بزها گفت: «یک دردسر  
تازه! خوشحالم که آمدید.»







شاهزاده سیاه‌پوش گفت: «بله، معلوم  
است که بوی دردرس می‌آید.»



انتقام‌گیرنده‌ی بزها به بخار بوی بد  
لگدی زد و گفت: «با یک بخار که نمی‌توانیم  
بجنگیم، شاهزاده سیاه‌پوش!»  
شاهزاده سیاه‌پوش به بخار بوی بد  
مشتی زد و گفت: «فن‌های نینجایی ما از  
پس این برنمی‌آیند.»

